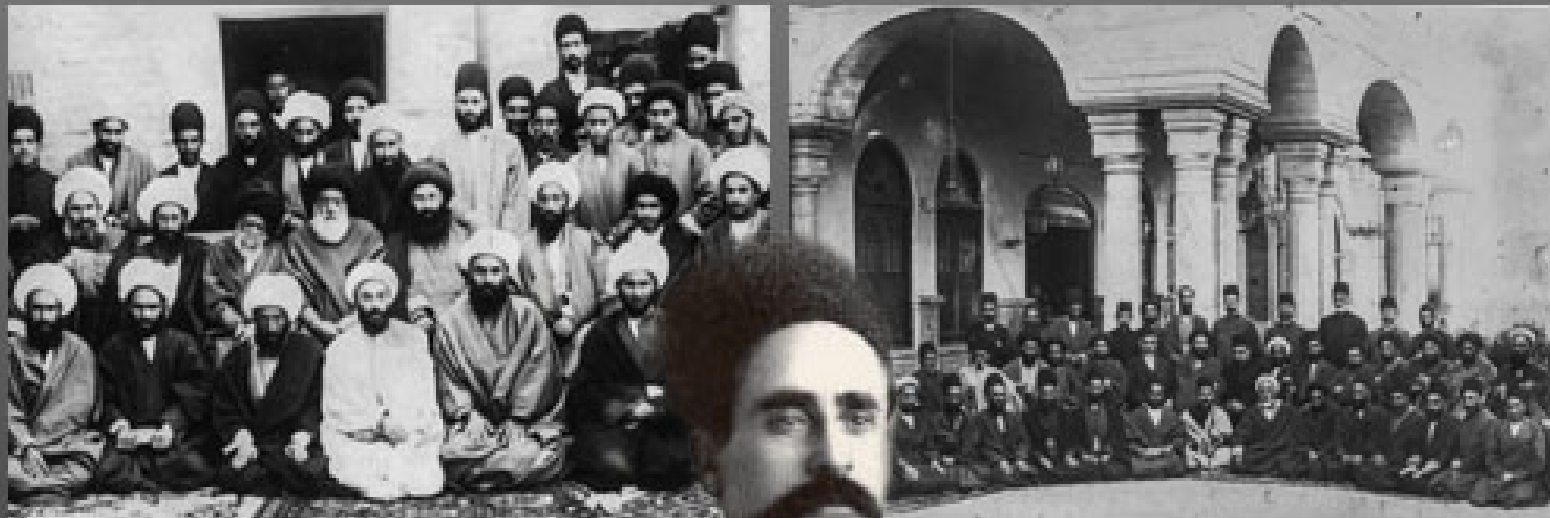


انقلاب مشروطه

از آغاز تا انجام

بهنمن انصاری



القلاب مشروط

از آغاز تا انجام

نویسنده: بهمن انصاری

منتشر شده برای نخستین بار در وبسایت :

www.TarikhBook.ir

شناسنامه کتاب

نام کتاب: مشروطه ؛ از آغاز تا انجام
نویسنده: بهمن انصاری
سال نشر: ۱۳۹۳
نشر الکترونیک: کتابخانه مجازی تاریخ بوک | www.TarikhBook.ir

مقدمه.....	۰۳
پیش از مشروطه.....	۰۵
آغاز بیداری توده.....	۰۹
ندای مشروطه خواهی.....	۱۶
پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی.....	۲۴
به توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر.....	۳۱
ستارخان و احیای مشروطه.....	۳۴
فتح تهران، برکناری محمدعلی شاه و پیروزی نهایی مشروطه.....	۳۹
کتابنامه.....	۴۳

مقدمه

بی‌گمان یکی از مهمترین بخش‌های تاریخ ایران که تاثیر مستقیمی نیز بر اوضاع و احوال کنونی ما دارد، تاریخ مشروطه است.

این انقلاب بزرگ زمانی روی داد که ایران به کشوری فراموش شده در عرصه بین‌الملل تبدیل شده بود. جهان به طور کلی فراموش کرده بود که ایران همان گهواره تمدنی است که در دوران "مادها"، "هخامنشیان"، "اشکانیان" و "ساسانیان" فروزنده فرهنگ و تمدن در روزگاران تاریک بود. حکومت‌های محلی و کوچک و بزرگی که توسط ایرانیان و ترک‌ها پس از اسلام برپا شد، عمدتاً ناپایدار بوده و تنها پس از کشتارهای مغولان و نابودی دستگاه خلفای عباسی و برچیده شدن بساط آشوبگران مذهبی اسماعیلی، زمینه‌ای آماده شد تا کمابیش هزار سال پس از نابودی ساسانیان، دولت مقتدر "صفویه" روی کار آمده و مقدمات یک پارچه‌سازی ایران را فراهم کند. این روند در زمان پادشاهی "نادرشاه افشار" به اوج خود رسیده و این واپسین فراز ایران، پس از اسلام بود.

در روزگار قاجار که روس و انگلیس چون زالو مشغول مکیدن منابع ایران زمین بودند، شاهان بی‌کفایت "قاجار"، چون کبک سر در برف کرده و سرگرم بذل و بخشش خاک کشور بودند و توده مردم نیز در ناآگاهی و خاموشی به سر می‌بردند. "استعمار غرب" با اشتیاق زیاد مشغول بهره‌برداری از این موقعیت بود و بیشتر مردم نیز این رویدادها مطلع نبودند. در کنار به اوج رسیدن استعمار در ایران، در اواخر نیمه اول سلطنت قاجارها، نخستین جنبش‌های مردمی آغاز شد. این رویدادها هم‌زمان با پادشاهی "ناصرالدین شاه" و آغاز بیداری ایرانیان از خواب دراز غفلت بود که سال‌ها بعد تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های تاریخ معاصر جهان و موجب شگفتی و حیرت جهان گردید.

بی‌گمان آگاهی درباره تاریخ مشروطه، به دلیل نزدیکی به عصر حاضر و تاثیرات مستقیم آن بر زندگی امروز ما، از مهمترین وظایف هر ایرانی است. با وجودی که منابع و مآخذ برای این برهه حساس تاریخی بسیار زیاد و قابل دسترس است، ولی چیزی که مانع از مطالعه و آگاهی جوان ایرانی در مورد این بخش مهم از تاریخ می‌شود؛ وفور رویدادها و گستردگی و پراکندگی بیش از حد وقایع و نتیجتاً صفحات بسیار بلند بالای کتب مربوطه است.

لذا در این کتاب با تکیه بر روش خودساخته‌ی «**بررسی تاریخی در عصر تکنولوژی**» کوشش کردم **با در نظر داشتن کمبود زمان جامعه عصر تکنولوژی**، سراسر رویدادهای مهم تاریخ مشروطه را بدون توضیحات اضافی و در عین حال جامع و کامل از نخستین تکان‌ها و پیش‌لرزه‌های مردمی تا آغاز شورش‌ها و به فرجام رسیدن انقلاب مشروطه، بازگو کرده تا دوست‌دار تاریخ با صرف کم‌ترین زمان ممکن، آگاهی جامع و کاملی از این برهه حساس و بسیار مهم تاریخ ایران زمین به‌دست آورد.

بهمن انصاری

شهریور ماه ۱۳۹۳ خورشیدی

پیش از مشروطه

سرزمین ایران پس از اسلام با همه فرازها و فرودها، برپایی دولت‌های مملی موقت و تحمل تاخت و تازهای بیگانگان، سرانجام با روی کار آمدن "صفویه"، توانست با برپاساختن موجودیت سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی و ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند؛ به معنای واقعی در شمار یک کشور مستقل قرار گیرد. سپس در زمانی که خورشید صفویه رو به غروب کردن نهاد، این میراث بزرگ را "نادرشاه افشار" در دست گرفته و در زمان کوتاهی چنان شکوهی به آن بخشید که در تاریخ ایران پس از اسلام بی مانند بود.

پس از مرگ نادرشاه، "کریمخان زند" و جانشینانش نگاهدار شوکت ایران شدند و کوشیدند تا از اعتباری که نادر برپا ساخته بود کاسته نشود. ولیکن با برافتادن این خاندان، هر آنچه شاه افشار برای نیرومند ساختن ایران بکار برده بود، بی پناه ماند و به زودی از میان رفت. کاسته شدن قدرت و عزت ایرانی باشتاب دنبال شد و در زمان پادشاهی قاجاریان، به دلیل پیشرفت جهان و ساکن ماندن ایران، کشور بسیار ناتوان شده و آوازه خود را از دست داد.

در طول نیم قرن، حدفاصل مرگ کریمخان زند (۱۱۵۸ خورشیدی) تا مرگ "فتحعلیشاه قاجار" (۱۲۱۳ خورشیدی) گوناگونی‌های شگرفی در اروپا پدید آمد. انقلاب فرانسه، پیدایش ناپلئون، جنبش توده‌ها، پیشرفت سلاح‌های آتشین و... همه زمینه‌ساز پیشرفت و دگرگونی‌های شگفت آور در جهان بود اما همزمان در ایران شیوه سنتی اداره کشور به دست قجرها دنبال می شد و روز به روز نیز افول می کرد.

در کنار این رویدادهای جامعه جهانی، آوردگاه استعماری دول اروپایی در آسیا به اوج خود می رسید. اروپاییان در کنار سرزمین‌های آمریکایی و آفریقایی، آسیا را نیز مورد استثمار قرار داده و از جزایر جنوب شرقی تا سرزمین‌های کهن غربی قاره بزرگ را به تدریج مورد بهره کشی قرار دادند. غربیان که پیشتر و در زمان صفویه درون مرزهای ایران شده اما به خوبی

به وسیله "شاه عباس کبیر" از کشور بیرون رانده شده بودند و در زمان حکومت نادرشاه افشار نیز مرزهای ایران را مستحکم و بسته دیده بودند، با برافتادن زندیان و پیدایی هرج و مرج و متعاقب آن، روی کار آمدن قاجاریان بی کفایت، موقعیت را مناسب دیده و با جدیت بیشتری برای تقسیم ایران نقشه کشیدند. طولی نکشید که روس‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب ایران حریصانه سرگرم بلعیدن منابع ایران زمین شدند. پادشاهان قاجار نیز بدون توجه به آن‌ها در کاخ‌های خویش نشسته و همچنان خود را قدرتی بزرگ می‌پنداشتند!

شکست‌های پی‌درپی فتحعلی‌شاه در برابر روس و "محمدشاه" و "ناصرالدین‌شاه" در برابر انگلستان خسارات فراوانی بر پیکر ایران وارد آورد و مرزهای ایران را کوچک و کوچک‌تر کرد، لیکن ناراحت‌کننده‌تر آن بود که این شکست‌ها با همه بدبختی‌هایی که در پی داشت اما موجبات بیداری قجرها و ملت ایران را فراهم نمی‌کرد.

در این میان بزرگ‌مردانی بودند که برای بیداری ایران کوشش‌های خستگی‌ناپذیری را انجام دادند. از آن جمله، "میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام" وزیر کارخان محمدشاه بود که کوشش‌هایی برای سامان دادن به اوضاع کشور انجام داد ولی در جریان توطئه‌های پشت‌پرده‌درباری، پیش از به نتیجه‌رساندن اقدامات اصلاحی خود، به فرمان شاه کشته شد.

در زمان ناصرالدین‌شاه نیز اقدامات مدبرانه و هوشمندانه "میرزا تقی‌خان امیرکبیر" با وجود موفقیت نسبی و مقطعی و روند خوبی که داشت، به نتیجه قطعی نرسید. درباریان بی کفایت و ناکارآمد، تصویر او را چنان در پیش شاه قاجار مخدوش کردند که توانستند فرمان قتل این بزرگ‌مرد را از او دریافت کنند.

ساخت مدرسه دارالفنون، انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه، مبارزه با رشوه‌خواری، قطع دریافت‌های بی حساب و کتاب شاهزادگان، حذف القاب و عناوین، گسترش وزارت‌امور خارجه، اصلاحات اجتماعی، مبارزه با قمه‌کش‌ها و مزاحمین محلی، اصلاح وضعیت چاپارخانه دولتی، سر و

سامان دادن به ارتش، اصلاحات مذهبی به ویژه منع قمه‌زنی و اصلاح روضه‌خوانی و... از مهم‌ترین اقدامات او بود.

پس از امیرکبیر، "میرزا حسین خان سپهسالار" که مردی کاردان بوده و مدتی نیز در ترکیه و اروپا زندگی کرده و با شیوه زندگی جوامع مدرن آشنایی داشت؛ توسط شاه برای نخست‌وزیری برگزیده شد.

او که می‌دانست برای پیشرفت ایران باید اقدامات بنیادین و زیرساختی انجام شود، نخستین گام برای مدرن‌سازی بخش‌های اجرایی کشور را با پدیدآوردن ۹ وزارتخانه از قرار: وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت جنگ، وزارت مالیات، وزارت عدلیه، وزارت تجارت و زراعت، وزارت علوم، وزارت فواید و وزارت دربار آغاز کرد. پیشتر شاه و صدراعظم در همه امور دخالت می‌کردند اما با این شیوه نوین، هر وزارتخانه به طور ویژه به بخش مربوط به خود می‌پرداخت و تنها برای کنترل امور، به صدراعظم توضیح و پاسخ می‌داد.

همچنین اصلاحاتی از قبیل طرح‌ریزی ایجاد راه آهن، کنترل حکمرانان شهرها، مبارزه با رشوه و فرستادن شاه به اروپا برای آشنایی با جهان نو از دیگر اقدامات سپهسالار برای بیرون آوردن کشور از اداره‌ستنی بود.

اما شوربختانه او نیز اسیر دسیسه توطئه‌گران درباری شد. دشمنان وی در دربار که وجود او را مانعی برای ریخت‌وپاش‌ها و فسادهای مالی خود می‌دیدند آغاز به تحریک روحانیون - که در آن زمان جایگاه ویژه‌ای در میان مردم داشتند - کرده و با این مغلطه که سپهسالار آهنگ ضداسلامی کردن ایران و اروپایی کردن مملکت را دارد، از روحانیون برای فشار بر شاه بهره جستند و نهایتاً مقدمات برکناری او را فراهم آوردند.

پس از میرزا حسین خان سپهسالار، افرادی چون "میرزا ملکم خان" و "سیدجمال‌الدین اسدآبادی"

نیز کوشیدند تا اقداماتی برای پیشرفت ایران به‌ویژه برای بیداری توده انجام دهند که هیچ‌یک به موفقیت کامل دست نیافتند

هرچند این سلسله اقدامات یکی پس از دیگری شکست خورده و افراد کاردان پیاپی کشته یا برکنار شدند، اما زمینه‌ای را ایجاد کرد تا جرقه‌هایی در میان افکار عمومی پدیدار شده و از میزان ناآگاهی و جهالت ایرانیان کاسته شده و ملت را برای قیام بزرگ بر علیه استبداد و خودکامگی آماده سازد.

آغاز بیداری توده

در نیمه دوم سده سیزدهم خورشیدی، "ناصرالدین شاه" با بی‌خردی، تحریک مزدورانِ درباری و بدون توجه به گوش زدهای دلسوزان کشور، آغاز به دادن امتیازهایی به دولت‌های مکار انگلیس و روس کرد.

تا پیش از این امتیازها، مردم و عوام با سیاست بیگانه بوده و تاثیر چندانی در رویدادهای مملکت نداشتند؛ لیکن چون این امتیازاتِ اخیر پای بیگانگان را به ایران باز می‌کرد، مردم اندک‌اندک خطر را دریافته و به رهبری روحانیون مذهبی واکنش‌هایی نشان دادند.

در حالی که روند آگاهی مردم به آهستگی دنبال می‌شد در سال ۱۲۶۹ خورشیدی یکی از ننگین‌ترین قراردادهای تاریخ ایران به امضا رسید و برپایه آن، حق انحصاری فروش توتون و تنباکوی سراسر کشور به مدت پنجاه سال به یک انگلیسی به نام "تالبوت" واگذار شد. در مقابل این بذل و بخشش شاه قاجار، تالبوت و کمپانی انگلیسی او، سخاوت‌مندانه پذیرفتند تا هزینه سفر بعدی شاه به فرنگ را تقبل کنند! بدین ترتیب تالبوت مختار شد تا توتون و تنباکو را از زارعان خریده و با هر میزان قیمتی که صلاح می‌دید به فروش برساند.

این پیمان‌نامه شگفت‌انگیز به اندازه‌ای تحقیرآمیز بود که بی‌درنگ سروصدای کشاورزان، بازرگانان، روحانیون و مردم را بلند کرد. جرقه اعتراض‌ها در شیراز خورده شد و در آذربایجان به اوج خود رسید. مردم تبریز به خیابان‌ها ریخته و اعلامیه‌های مربوط به کمپانی جدید فروش تنباکو را از همه جا زدوده و جای آن‌ها نوشته‌های محرک و شورآمیزی چسباندند. "مظفرالدین میرزا" پسر و ولیعهد ناصرالدین شاه که در تبریز اقامت داشت، از پیشکار تبریز خواست تا به مردم سخت‌گرفته و این اعتراضات را سرکوب کند اما او نپذیرفت و استعفا داد. پس از تبریز؛ مشهد، اصفهان و سپس تهران به جنبش درآمد و واکنش‌های سختی نسبت به این قرارداد شرم‌آور نشان دادند. روحانیون در این رویدادها پیشگام بوده و مردم در پشت آن‌ها جنبش را

دنبال می‌کردند. شاه ابتدا با زور و سپس با چرب‌گویی کوشید تا معترضین را آرام کند اما موفق نشد.

سرانجام با فتوای یکی از روحانیون پرنفوذ، "آیت‌الله میرزای شیرازی" مبنی بر حرام بودن استعمال توتون و تنباکو، تقریباً همه مردم به گونه‌ی شگفت‌آوری اقدام به تحریم دخانیات کرده و به شکل یکپارچه، خرید و فروش قلیان و چپق را در سراسر کشور متوقف کردند. این اقدام همه‌گیر و ناگهانی چنان عجیب بود که بیگانگان را نیز به حیرت واداشت.

شاه کوشید تا با زور و چماق نسبت به این نخستین جنبش یکپارچه‌ی مردمی واکنش نشان داده و به هر شکل ممکن، مخالفان را سرکوب کند. در جریان این اقدام هفت نفر از مردم کشته و بیش از بیست نفر زخمی شدند. این درگیری و کشتار، زمینه سرسخت شدن مردم را فراهم آورد و ملت در خواسته‌ی خود به اندازه‌ی استوار شدند که سرانجام شاه وادار به عقب‌نشینی شده و پیمان‌نامه تالبوت را الغاء کرد.

این پیروزی بزرگ و یک‌پارچه شدن مردم، نخستین جنبش و نهضت مردمی بود که توده را به یک خودباوری رسانده و آماده حضور و دخالت در رویدادهای بعدی کشور کرد.

دوران پنجاه‌ساله سلطنت ناصرالدین شاه را می‌توان دوران "رنسانس ناخواسته‌ی ایران" نامید. رابطه و پیوستگی میان ایران و اروپا در این زمان افزون‌تر گشت و تلگراف و تلفن و پست‌خانه و چراغ‌گاز به واسطه این آشنایی وارد ایران گردید. همچنین با اقداماتی نظیر ساخت دانشگاه دارالفنون و چاپ روزنامه‌وقایع‌اتفاقیه از امیرکبیر و شیوه اروپایی کردن سبک وزارت‌خانه‌ها از میرزا حسین خان سپهسالار؛ افکار عمومی ملت در حال رشد و پیشرفت بود.

با مرگ ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵ خورشیدی و بر تخت نشستن مظفرالدین میرزا فرزند او، فصل تازه‌ای از تاریخ ایران زمین آغاز شد. مظفرالدین شاه فردی بی‌کفایت، بی‌مسئولیت و

بیمار بود. در آغاز سلطنت، صدراعظمی را به "امین الدوله" که فردی نیکومش بود سپرد. لیکن پیش از آن که این نخست‌وزیر شایسته اقدامات خود را به سرانجام برساند؛ همچون دیگر وزرای بزرگ پیشین، درگیر دسیسه‌های درباری شده و برکنار گشت. مظفرالدین‌شاه به جای او، "امین‌السلطان" را که از فاسدترین مردان دربار بود، بر مسند وزارت گماشت. از این پس امین‌السلطان با لقب "اتابک" زمام امور مملکت را در دست گرفت.

اتابک در گام نخست، برای تامین هزینه‌ها و به‌دست آوردن پول؛ به‌ویژه برای سفر شاه به فرنگ، با روس‌ها وارد مذاکره شد و با دادن امتیاز بهره‌برداری از گمرک‌های شمالی ایران به مدت هفتادوپنج سال، مبلغی را به عنوان وام از آن‌ها دریافت کرد! با دریافت این وجه، نخست مقداری از بدهی وام‌های قبلی پرداخت شد و سپس شاه و اتابک و جمع کثیری از اطرافیان، در روز ۲۳ فروردین ۱۲۷۹، به اروپا رفته و به گردش و تماشای پرداختند و پس از بریز و پیاش‌های بسیار و خرج‌های شخصی و تمام کردن پول‌ها، با کیسه تهی به کشور بازگشتند.

با پخش شدن این خبر و آگاهی مردم از دادن امتیاز به بیگانگان برای خوشگذرانی شخصی شاه، موجی از نارضایتی در میان توده پدیدار شد. مردم این بریز و پیاش‌های نابخردانه را از چشم اتابک می‌دیدند و به سختی از او بیزار بودند.

روزها و ماه‌ها سپری می‌شد و هر روز نفرت و انزجار مردم از بی‌خردی‌های شاه و دسیسه‌های اتابک بیشتر و بیشتر می‌شد.

سه سال پس از سفر نخست مظفرالدین‌شاه به فرهنگ، درحالی که مردم آگاه‌تر شده و بیش از پیش از وضع موجود ناخشنود بودند، شاه و اتابک بدون اعتنا به اعتراضات بر آن شدند تا بار دیگر برای گردش و تفریح عازم اروپا شوند. این بار نیز با خالی بودن خزانه، متوجه روس شده و برای تامین مخارج این سفر، در ازای واگزار کردن یک راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران به دولت روسیه، وامی از آن‌ها گرفته و در ۲۲ فروردین ۱۲۸۲، سفر شش‌ماهه به اروپا را آغاز کردند.

با این سفر، سر و صدا و اعتراضات توده‌ملت به رهبری روحانیون به اوج خود رسید. مردم از دادن این امتیازات احمقانه و بذل و بخشش خاک کشور برای سفرهای تفریحی و شخصی شاه و اتابک، به شدت ناخشنود بودند و این بار با جدیت بیشتری به پا خواسته و اعتراضات خود را ادامه دادند.

در یزد شورش‌های گسترده‌ای به وقوع پیوست و مردم، به نشانه نارضایتی تعداد زیادی از بهاییان را کشتند. در تابستان این بهایی‌کشی به اصفهان رسید. در همین زمان در تبریز نیز یکی از روحانیون در هنگام عبور از جلوی می‌کده‌ای مورد توهین فردی مست قرار گرفت که این پیشامد به تجمع روحانیون منجر شد. در ادامه، مردم درگیری‌هایی با "موسیو نوز" بلژیکی و همراهانش - که پیشتر اداره گمرکات ایران از سوی شاه به آن‌ها واگذار شده بود- را آغاز کردند. همزمانی این رویدادها با ناخشنودی عموم از دادن امتیازهای زیاد به روس‌ها و ناراحتی مردم از شاه و اتابک، باعث شد تا جنبش به اوج خود رسیده و تجار و بازرگانان و کاسب‌ها، بازار را تعطیل کنند. در جریان این اعتراض‌ها، می‌کده‌ها و مهمان‌خانه‌ها تاراج شد و کارگزار بلژیکی گمرک تبریز نیز موقتا اخراج گردید. این درگیری‌ها پس از بازگشت شاه به ایران نیز دنبال شد.

سرانجام مخالفت‌ها نتیجه داد و مظفرالدین شاه مجاب شد تا اتابک را عزل کرده و چندی پس از آن "عین‌الدوله" را به مقام نخست‌وزیری بگمارد.

عین‌الدوله در آغاز به وارون اتابک رفتار کرد. با روحانیون همراه شد و ظاهراً به خواست عموم پروای بیشتری نشان داد. او می‌کوشید تا بدین گونه محبوبیت کسب کند.

همه چیز برای مدتی نسبتاً به سوی بهبودی و آرامش پیش می‌رفت تا آنکه دو دسته از طلبه‌های مدارس تهران بر اثر اختلافات شخصی با قمه و قداره به جان هم افتادند و فتنه‌ای به راه افتاد. عین‌الدوله تعدادی از این‌ها را بازداشت و به سختی تنبیه کرد. با این دستگیری

بدون توجه به کار ناپسند روحانیون؛ بخاطر حساسیتی که مردم بر آن‌ها داشتند، در تهران خروشی شکل گرفت و در زنجان نیز برای مدتی کوتاه بازارها بسته شد. چندی پس از آن نیز هنگامی که دولت پیمانی گمرکی با روس‌ها منعقد کرده و به صاحبان صنایع پارچه‌بافی، افزارسازی، بافندگی و همچنین تجار و بازرگانان این قشر، زیان رسانید، نارضایتی اقتصادی نیز بر اوج گرفتن اعتراضات دامن زد. این سلسله وقایع روزبروز بر خشم مردم می‌افزود و باعث شد تا عین‌الدوله نیز چون اتابک مورد انزجار مردم قرار گیرد.

در این سال‌ها کمابیش روزنامه‌ها، دبستان‌ها و مکتب‌ها نیز بیشتر شده و آگاهی و دانش مردم-هرچند به کندی- رو به پیشرفت بود.

مدتی پس از این وقایع بی‌پای، در محرم ۱۲۸۳ خورشیدی، اتفاقی بسیار مهم پیش آمد و دو تن از بزرگ‌ترین و مورد احترام‌ترین روحانیون وقت، "آیت‌الله سیدمحمدطباطبایی" و "آیت‌الله بهبهانی"، برای بیرون راندن بلژیکی‌های مسلط بر گمرک، به زیر کشیدن عین‌الدوله و مبارزه با خودکامگی و ستم‌ورزی دستگاه قاجاری، با هم همگام شدند. این اتفاق بسیار مهم بود و این دو سید بعدها تا رسیدن به هدف نهایی در کنار هم نقش به‌سزایی در پیروزی جنبش مشروطه داشتند.

در پیرامون همین زمان‌ها گروهی از بازرگانان که از بدرفتاری بلژیکی‌های گمرک به ستوه آمده بودند، در کنشی مشترک بازار را بسته و در حرم شاه‌عبدالعظیم تحصن کرده و بست نشستند. عین‌الدوله برای حل این موضوع، انجمنی برپاساخت که نمایندگان بازرگانان در یک سوی آن و کارگزاران بلژیکی گمرکات در سوی دیگر آن باشند بودند. آن روز در آن انجمن آشکار شد که بلژیکی‌ها در قیمت‌ها دست برده و دست به کلاهبرداری‌های بزرگ زده‌اند. موسیو نوز که دست خود و هموندانش را رو شده می‌دید پرخاش کرده و با فحاشی و توهین به ایرانیان جلسه را برهم زد. این رایزنی با وجود نتیجه روشنی که داشت نافرجام ماند و عین‌الدوله نیز هیچ اقدامی برای برکناری بلژیکی‌ها یا جبران خسارت بازرگانان انجام نداد.

روزها گذشته و تقابل هر روز مردم با حکومت بر سر مسائل گوناگون، شکاف میان توده و دربار را بیشتر می کرد. مظفرالدین شاه در خرداد ۱۳۸۴، برای بار سوم به سفر اروپا رفت.

چندی پس از رفتن شاه به فرنگ، روس ها در پشت بازار کفش دوزان تهران، مدرسه ای متروکه و گورستانی بلا استفاده را برگزیدند و بر آن شدند تا آن را خریده و ساختمانی برای تاسیس بانک در آن جا بسازند. چون مدرسه پیشتر در اختیار طلاب بود، به نزد آیت الله طباطبایی رفته و خواستار خرید آن شدند. طباطبایی که می دانست ساخت این بانک باعث تکیه بیشتر دولت به عناصر بیگانه خواهد شد، زمین را موقوفه و گورستان را دارای حرمت و غیرقابل فروش خواند. ناچار روس ها به نزد "شیخ فضل الله نوری" رفتند. او بی درنگ با دریافت مبلغی پذیرفت که در جایگاه یک روحانی؛ آن زمین را به روس ها بفروشد. اندک زمانی پس از آن روس ها کار ساخت بانک را آغاز کردند.

با آگاه شدن روحانیون از فروش زمین های موقوفه و تخریب گورستان توسط روس ها، بی درنگ موجی از اعتراض ها آغاز شد. آیت الله طباطبایی صراحتاً ساخت و ساز در گورستان مسلمانان را غیر شرعی خواند. همزمان با این کشمکش ها نیز خبری در میان مردم پخش شد که روس ها استخوان های زنی را پیدا کرده اند که به تازگی دفن شده و آن را به همراه استخوان های اجساد قدیمی به درون چاهی در آن نزدیکی ریخته اند. با همه گیر شدن این آگهی، روحانیون و مردم معترض به سوی ساختمان بانک یورش بردند. کارگران با دیدن بیشمار مردم خشمگین، به شدت ترسیده و گریختند. مردم نیز به سوی ساختمان یورش برده و در کمتر از دو ساعت آن جا را با خاک یکسان کردند.

همزمان در شهرستان ها نیز روزبه روز داستان هایی پیش آمده و بر خشم و درگیری مردم با دولت مرکزی می افزود. در قزوین بخاطر اهانت به یک روحانی شورش هایی پا گرفت و در سبزوار در جریان وقایعی، مردم برای حمایت از روحانیون سر و صدایی به راه انداختند. رویدادهای کم اهمیت تری نیز در کرمان پیش آمد. این اتفاقات پیاپی به بالاتر رفتن جایگاه روحانیون و جسورتر شدن مردم می انجامید.

در طی چهارماه حضور مظفرالدین شاه در اروپا افزون بر این رخدادها، در تهران شرایط مناسبی پدید آمد تا آیت الله بهبهانی با برگزاری جلسات سخنرانی پی درپی، نفوذ خود میان مردم را بیشتر کرده و پایگاه نیرومندی بسازد.

ندای مشروطه خواهی

پس از ماه رمضان ۱۲۸۴ خورشیدی، قند در تهران گران شد. دلیل آن درگیری بین روسیه و ژاپن و کمتر شدن واردات قند توسط روس‌ها بود. "علاءالدوله" حاکم تهران بدون نگرستن در رویدادهای پیش آمده و گران‌فروشی روس‌ها، دستور داد تا تنی چند از بازرگانان خوش‌نام تهران را دستگیر کرده و در ملاً عام چوب زدند. این کار علاءالدوله به اندازه‌ای کاسبان، بازرگانان و بازاریان تهران را خشمگین کرد که به نشانه اعتراض همه دست از کار کشیده و بازار را تعطیل کردند.

مردم نیز از بازرگانان حمایت کرده و همگام با آن‌ها به اتفاق تنی چند از روحانیون به سوی "مسجدشاه" در بازار تهران سرازیر شده و تجمع کردند. در جریان این تجمعات که به مدت چند روز پشت سرهم دنبال شد، کم‌کم خواسته‌های مردم خط مشخصی به خود گرفت که مهم‌ترین آن درخواست برای تاسیس "عدالت‌خانه" بود.

اما امام جمعه مسجدشاه و شیخ فضالنه نوری - که یک روحانی منفعت طلب بوده، گاهی بنا بر مصلحت شخصی با مردم و گاه با دولت همگام می‌شد - با خط گرفتن از علاءالدوله، مزدورانی را در میان مردم درون مسجد کرده و با برنامه‌ای از پیش ساخته دعوایی به راه انداختند و طرفداران دو سید بزرگوار؛ آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی را مورد اهانت و ضرب و شتم قرار دادند. این رویداد باعث شد تا گروه بی‌شماری از مردم به نشانه حمایت از دو سید، به سوی خانه‌های دو سید رفته و تجمع کنند.

پگاه روز دیگر که همه در بیم دسیسه‌ای دیگر از علاءالدوله بودند، ناگهان دو سید در اقدامی هوشمندانه و بدون آگاهی قبلی به همراه مردمی که در کنارشان تجمع کرده بودند، از تهران بیرون رفته و در حرم "شاه‌عبدالعظیم" شهری تحصن کردند. دولت به محض آگاهی از این اقدام، کوشید تا مانع از این تحصن شود ولی موفق نشد.

در روزهای نخستین شمار متحصنین نزدیک به هزار نفر بود. به زودی با پراکنده شدن خبر بست نشینی دو سید، روزبه روز جمعیت بیشتری از تهران، ری و حتی قم به آن جا آمده و به صف کوچندگان می پیوستند. افزون بر مردم عادی، بسیاری از طلبه‌ها، واعظان، بازرگانان و حتی برخی شاهزادگان و درباریان معترض نیز به صف متحصنین پیوستند. جالب‌تر آن که یکی از پسران شیخ فضل‌الله نوری نیز که خواهان اصلاح اوضاع کشور بود به دو سید بزرگوار و کوچندگان پیوست.

عین‌الدوله که پیشرفت معترضان را می‌دید در تهران برای عادی نشان دادن اوضاع، دستور داد بازار باز شده و هر کس که از باز کردن دکان خود سر باز زد اموالش مصادره شود. همزمان نیز نیرنگ‌هایی برای پراکنده کردن متحصنین به کار بست اما این اقدامات او نه تنها تحصن را نشکست، بلکه نتیجه وارون داد و باعث شد تا مردم شهری نیز از رویدادهای پیش آمده در تهران آگاهی یابند و بازار ری را ببندند.

در طی روزهایی که تحصن ادامه داشت، دو سید و بزرگانی که در تحصن حضور داشتند کم کم خواسته‌های خود را مشخص کرده و سپس خواهان گفتگوی مستقیم با شاه برای بیان آن‌ها شدند. اما نمایندگان که در چند مرحله برای رایزنی با شاه فرستاده شدند با کارشکنی عین‌الدوله موفق به این دیدار نشدند. سرانجام کوچندگان به وسیله سفیر عثمانی توانستند خواسته‌های خود را پنهانی و بدون آگاه شدن عین‌الدوله به دست شاه برسانند. چند نمونه از مهم‌ترین درخواست متحصنین چنین بود:

تاسیس عدالت‌خانه؛

روان کردن قوانین اسلامی بر همه کشور؛

برکناری علاءالدوله از حکمرانی تهران؛

برکناری موسیو نوز بلژیکی از گمرک و مالیه؛

برکناری "عسگر گاریچی" رییس بنگاه مسافری تهران-قم (که همواره روحانیون را آزار

می‌داد).

سفیر عثمانی، نامه متحصنین را به وزیر خارجه ایران داده و او نیز آن را به دست مظفرالدین شاه رساند. شاه تا این هنگام به دلیل کارشکنی‌های عین‌الدوله از خواسته‌های دقیق متحصنین آگاهی نداشت.

عین‌الدوله که احتمال پذیرفتن درخواست‌های متحصنین توسط شاه را نزدیک می‌دید، بدون هماهنگی با شاه، به دو سید پیام فرستاد و اذعان داشت برای مشخص شدن نتیجه نهایی این تحصن، به سرعت کسانی را برای مذاکره و دیدار با او روانه کنند. متحصنین چهار تن از بزرگان را از میان خود برگزیده و روانه منزل او کردند. عین‌الدوله چندروزی آن‌ها را در منزل خود نگه داشته، از آن‌ها پذیرایی می‌کرد و به بهانه‌های گوناگون اجازه رفتن به آن‌ها نمی‌داد. گویا آهنگ آن را داشت که برای ضربه زدن بر کوچندگان، آن چهار نفر را به صورت پنهانی از شهر بیرون کند.

طولی نکشید که این اقدام عین‌الدوله به سرعت در شهر پیچید، شورش‌هایی پدید آمد و متعاقب آن بازار تهران بار دیگر بسته شد. اوضاع پایتخت به شدت پریشان بود. علاءالدوله حاکم تهران، نیروهایش را در حالت آماده‌باش در شهر پراکنده کرده تا از بسته شدن دکان‌ها جلوگیری کند. خود نیز شخصا در خیابان‌ها گشت‌زنی می‌کرد. در این میان در سبزه میدان به جان یکی از دکان‌داران نامی - که زیر بار باز کردن دکان خود نمی‌رفت - افتاد و او را با چوب زد. این رویداد، بهانه‌ای شد تا همه دکان‌داران نیز دکان‌های خود را بسته و چون بازاریان کار را تعطیل کنند. سپس سیل دیگری از مردمان معترض از پایتخت بیرون شده و برای همراهی با متحصنین روانه شاه‌عبدالعظیم شدند.

مظفرالدین شاه که با تعطیلی تهران و افزوده شدن شمار کوچندگان خود را درگیر آشوب و دردسر بسیار بزرگی می‌دید، بی‌درنگ موافقت کامل خود را با خواسته‌های متحصنین ابراز کرده، و برای جلب اطمینان آن‌ها در دم دستور ساخت عدالت‌خانه را امضا و دستور داد تا گروهی از بزرگان درباری به شاه‌عبدالعظیم مراجعت کرده و کوچندگان را با شکوه و پاسداری و عزت و احترام به تهران بازگردانند.

صدور این فرمان پیروزی بزرگی برای مردم بود. با رسیدن این پیام به متحصنین، موجی از شادی و سرور آنها را در بر گرفت. مسیر خط آهن شاه عبدالعظیم-تهران در آن روز رایگان اعلام شد و مردم بسیاری نیز برای پیشواز روحانیون و متحصنین رهسپار شدند.

هنگامی که آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی به همراه کوچندگان به تهران بازگشتند، ابتدا به دعوت شاه به کاخ گلستان رفته، شاه آنها را مورد نوازش قرار داد. سپس به میان جمعیت بازگشته و در شادی مردم سهیم شدند. بدین گونه تحصن علما پس از یک ماه با برآورده شدن بزرگترین خواسته آنها یعنی صدور مجوز برای ساخت عدالت خانه به پایان رسید. دومین خواسته آنها که برکناری علاءالدوله از حکمرانی تهران بود نیز همان شب انجام یافت.

چندروزی پس از پایان یافتن این داستان، دو سید بزرگوار پیگیر ساخت عدالت خانه بودند اما هنوز خبری از آن نشده بود. در نامه‌هایی که آیت الله طباطبایی در این زمان برای عین الدوله می‌فرستاد، کم کم برای نخستین بار واژه "مجلس" را به جای عدالتخانه به کار برد.

در همین روزها در مشهد طی اتفاقاتی شورش‌هایی شکل گرفت و حکمران مشهد دستور شلیک به معترضان را داد. برآیند آن کشته شدن چهل تن از مردم و روحانیون بود. چون این خبر به تهران رسید سر و صداها بالا گرفت و مردم بیش از پیش برای تاسیس عدالت خانه و مجازات عاملین این رویدادها پافشاری کردند. آیت الله طباطبایی از فرصت بهره جست و با نوشتن نامه‌ای مهم برای مظفرالدین شاه، مطالبات را با جدیت بیشتری پیگیری کرد. در این نامه نیز به جای واژه عدالت خانه از واژه مجلس استفاده کرد. زمزمه تاسیس مجلس کم کم در میان توده‌های مردم شنیده می‌شد.

شوربختانه در کشاکش این رویدادها بیماری مظفرالدین شاه تشدید و کم کم شاه قاجار افلیح شد، به گونه‌ای که جز انجام امورات شخصی از پرداختن به دیگر کارها عاجز بود. این اتفاق ناخوشایند باعث شد تا عین الدوله بیش از پیش زمام امور را در دست بگیرد.

در پیرامون این روزها دو سید هرروز در مساجد تهران به منبر می‌رفتند. در یکی از این منبرها آیت‌الله طباطبایی برای نخستین بار به صراحت از درخواست برای برپایی مجلس و تبدیل "سلطنت مطلقه" به "سلطنت مشروطه" سخن گفت.

پیچیدن واژه‌های "مجلس" و "مشروطه" در شهر، عین‌الدوله را به هراس انداخت. هنگامی که در شهر شایع شد گروهی از مردم به صورت خودجوش؛ علیرغم مخالفت روحانیون و بزرگان، خواهان جهاد و مبارزه مسلحانه هستند، بهانه سرکوب برای عین‌الدوله مهیا شد. او بی‌درنگ نیروهای خود را در حالت آماده‌باش قرار داد، در شهر حکومت‌نظامی اعلام کرد و چند نفر از روزنامه‌نگاران و بزرگان مشروطه‌خواه را نیز شبانه دستگیر و تبعید کرد.

در بیستم تیرماه ۱۲۸۵ خورشیدی، یک روحانی به نام "شیخ محمد واعظ" که هرروز در محله سرپولک تهران به منبر می‌رفت و مردم را در جهت پیگیری مطالبات ترغیب می‌کرد، دستگیر شد، ولی مردم به رهبری آیت‌الله بهبهانی خروشیدند و با رها کردن او از دست ماموران دولتی، مانع به زندان رفتن او شدند. در جریان این درگیری و تیراندازی، طلبه جوانی به نام "سید عبدالحمید" کشته شد. فردای آن روز با پراکنده شدن این خبر در شهر؛ بازار بسته شد و مردم در "مسجد آدینه" تحصن کردند. عین‌الدوله برای جلوگیری از اعتصاب عمومی، نیروهای خود را در شهر پراکنده و با تهدید و ارباب دگان‌داران را وادار به بازگشت به کسب و کار خود می‌کرد. همچنین نامه‌ای به مسجد آدینه فرستاده و از روحانیون خواست که به خانه‌های خود بازگردند. اما پاسخ علما چنین بود:

«تاسیس عدالت‌خانه خواست مردم و دستور شاه است و چون عین‌الدوله با بهانه‌گیری از اجرای آن سر باز می‌زند، خائن به دولت و ملت است.»

عین‌الدوله دانست که دشمنی اصلی با خود اوست. پس با کینه بیشتر سرکوب اعتراضات را

دنبال کرد. ولی با تمام تهدیدها و پافشاری او، بازهم شهر در اعتصاب ماند و دکان‌ها باز نشد. وارون آن، مساجد شلوغ گشته، مراسم ختم طلبه کشته شده در هر گوشه از شهر برگزار گردید و روحانیون و وعاظ سرگرم مرثیه خوانی و بدگویی از عین الدوله شدند. این تجمع تا پگاه فردا دنبال و لحظه به لحظه بر شمار مردم معترض افزوده می شد. همزمان عین الدوله نیز بر شمار سربازان خود می افزود.

از سوی دیگر گروهی از معترضان از مسجد بیرون آمده و به سوی "چهارسو" راهپیمایی کردند که با سربازان روبرو شدند. همانگونه که انتظار می رفت نیروهای دولتی و قزاق‌ها مردم را به گلوله بستند و صدها نفر کشته شدند. نیروهای امنیتی در هر گوشه استقرار یافته و همه در انتظار یک جنگ بزرگ داخلی بودند.

همان شب آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبایی به همراه گروهی از روحانیون و طلبه‌ها به سوی "ابن بابویه" در شهری حرکت کردند. یک روز در آن جا مانده و سپس عازم "قم" شدند. شیخ فضل الله نوری نیز با آن‌ها همگام شد. در حین حرکت معترضان، هرجا مردم مهاجرت روحانیون را می دیدند به آن‌ها می پیوستند به گونه‌ای که در هنگام درون شدن به شهر قم شمار این گروه به بیش از دوهزار نفر افزایش یافته بود.

با دل‌بستگی و علاقه‌ای که مردم آن زمان به روحانیون داشتند؛ مهاجرت این تعداد از علما برای تهران بسیار گران بود. مردمی کشته شده بودند و نفرت از حکومت مرکزی به اوج خود رسیده بود و لفظ "مشروطه" به صورت گسترده در دهان‌ها می چرخید.

دو روز پس از مهاجرت روحانیون، گروهی از مردم نیز برای ادامه دادن اعتراضات، به سفارت انگلیس رفته و در آن جا بست نشستند. این گروه درخواست‌های خود را از طریق سفرای انگلیسی برای عین الدوله فرستادند ولی عین الدوله به بدترین شکل ممکن پاسخ آن‌ها را داد. این خود باعث شد تا مردم جری‌تر و در تصمیم خود برای برپایی نظام مشروطه مصمم‌تر شوند.

همزمان در گوشه دیگر ایران؛ در شهر تبریز نیز از سال‌ها پیش ناخشنودی نسبت به اوضاع سیاسی کشور به شدت دیده می‌شد. کشته شدن "میرزا آقاخان کرمانی" و یارانش، بحران نان و کم‌فروشی نانوايان، جنگ‌های مسلمانان با ارمنی‌ها در قفقاز و تندخویی محمدعلی میرزا-ولیعهد و شاه بعدی قاجارها که در تبریز اقامت داشت - همه دست در دست هم می‌داد تا در روزهایی که تهران سرگرم مبارزه با شاه و دربار بود، تبریز نیز همچون انبار باروت آماده انفجار باشد. لیکن استبداد بسیار شدید محمدعلی میرزا کار را برای تبریز سخت کرده و در زمینه آماده‌سازی و برپایی جنبش‌ها و شورش‌ها تا این زمان از تهران چند گام عقب‌تر بودند.

با رسیدن خبر مهاجرت علما و روحانیون متحصن تهران به قم، مردم تبریز آشکارا از آنان حمایت کرده و روحانیون در منبرهای خویش این تحصن بزرگ را تحسین می‌کردند.

محمدعلی میرزا، نایب‌السلطنه قجرها در این روزها ناگهان تغییر رویه داد. او که به شدت مستبد بوده و با هر نوع اعتراضی مقابله می‌کرد، به خاطر اختلافات ریشه‌ای که با عین‌الدوله داشت*، بر آن شد تا از این فرصت برای براندازی او بهره ببرد. پس در قاموس دوست‌دار مردم و روحانیون درآمده و از تبریز به دیگر شهرها تلگراف‌هایی فرستاد و از کوچندگان به قم حمایت کرد. این تلگراف‌ها باعث شد تا مردم سراسر ایران از رویدادهای پیش آمده آگاه شده و آماده بزرگترین جنبش تاریخ معاصر باشند.

مدتی پس از آگاهی شهرستان‌ها از مهاجرت روحانیون به قم و بسته شدن بازارها و تجمع مردم تهران در سفارت انگلیس، در هر شهری غریب مشروطه‌خواهی بلند شد. تلگراف‌های اعتراض آمیزی میان روحانیون تبریز با مظفرالدین‌شاه رد و بدل شده و شاه کاملاً از پریشانی اوضاع آگاه بود. شورش‌ها روزه‌روز بیشتر می‌شد و همه شهرها به دنبال تهران و تبریز به پاخواستار بودند. سرانجام مظفرالدین‌شاه که تاج و تخت خود را در خطر می‌دید، به خواست مردم جامه عمل پوشاند و عین‌الدوله را از نخست‌وزیری برکنار و "مشیرالدوله" - که آن روزها وزیر امور خارجه بود - را به جای او گماشت.

(* این اختلاف ناشی از کوشش‌های عین‌الدوله برای پیش‌گیری از ولیعهد شدن محمدعلی میرزا بود.)

اما این جابجایی و نرمش شاه هم نتوانست شورش‌ها را فرونشاند. پایتخت در تعطیلی کامل بود و تعداد بست‌نشینان در سفارت انگلیس به چهارده‌هزارتن رسیده و هرروز نیز بر شمار آن‌ها افزوده‌می‌شد. در تبریز، قم و دیگر شهرها نیز لفظ "مشروطه" و "مشروطه‌خواهی" بر زبان‌ها جاری شده بود. روحانیون حاضر به بازگشت به تهران نبودند و بدقولی شاه در تاسیس عدالت‌خانه را دلیلی بر زیر پا گذاشتن دیگر تعهدات می‌دانستند.

سرانجام در چهاردهم مرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی کوشش‌ها به بار نشست. شدت اعتراضات و یکپارچگی مردم در ستاندن مطالبات و حق و حقوق خود به‌چنان جایگاهی رسید که شاه تسلیم شده و فرمان مشروطه را امضا کرد. با صدور قطعی فرمان مشروطه، روحانیون متحصن در قم و مردمان بست‌نشین در سفارت انگلیس به تهران بازگشتند و صدور فرمان مشروطیت را جشن گرفتند.

پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی

پس از صدور فرمان مشروطه توسط مظفرالدین شاه، بی‌درنگ تاسیس ساختمان مجلس و نوشتن نظام‌نامه انتخابات در تهران آغاز شد. ابتدا این کار تنها محدود به پایتخت بود و چندی بعد در شهرستان‌ها نیز حکم تاسیس نمایندگی مجلس شورای ملی ابلاغ شد. بدین گونه جنبش مشروطه در همه شهرها آشکار گشت. با همه دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها نهایتاً نمایندگان از روحانیون و بازرگانان و بزرگان و اعیان و شاهزادگان از شهرهای گوناگون معرفی شده و مجلس آماده به کار شد. در گام نخست نمایندگان به تدوین قانون اساسی پرداختند و در ۸ دی‌ماه ۱۲۸۵ آن را به امضای مظفرالدین شاه رسانده و تصویب کردند.

چهار روز پس از امضای قانون اساسی، مظفرالدین شاه در گذشت. با مرگ او مشروطه وارد مرحله تازه‌ای می‌شد. طولی نکشید که محمدعلی میرزا پسر و ولیعهد مظفرالدین شاه از تبریز به تهران آمد و در ۲۸ دی‌ماه ۱۲۸۵ رسماً تاج‌گذاری کرده و با نام محمدعلی شاه بر تخت‌شاهی قجرها نشست.

مردم که به تازگی به پیروزی رسیده و در پی آرامش بودند، باید خود را برای روزهای سخت‌تری آماده می‌کردند. محمدعلی شاه مستبدتر از پدر بود. وی در همان آغاز راه مخالفت خود را با مجلس نشان داده و در جشن تاجگذاری، هیچ‌یک از نمایندگان را دعوت نکرد. از فردای تاج‌گذاری نیز بداخلاقی‌های خود را آغاز کرده و شروع به کارشکنی‌ها و توطئه برای براندازی مجلس کرد.

نمایندگان نیز در این مدت بیکار نبودند. آن‌ها که پیشتر در آغاز تاسیس مجلس باشتاب اقدام به نوشتن قانون اساسی کرده بودند، متوجه کمی‌ها و کاستی‌های بسیار در متن آن شدند. لذا شروع به بازنویسی کرده و مفصلاً مواردی را به نگارش در آوردند و با عنوان "متمم قانون اساسی" به امضای محمدعلی شاه رسانده و به متن اصلی الحاق کردند. این متمم که بسیار

حجیم تر از متن پیشین بود، در واقع قانون اساسی اصلی بود و در مورد جزئیات حقوق مردم، تفکیک قوا، اصول مشروطیت و... توضیحات مبسوطی را ارائه می کرد. در روز امضای محمدعلی شاه بر متمم قانون اساسی، سوگند وفاداری شاه نیز انجام گرفت.

پس از به انجام رساندن متمم قانون اساسی و تصویب آن، نمایندگان به اتفاق آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی جلساتی تشکیل داده و نامه هایی به محمدعلی شاه فرستادند تا یکی دیگر از خواسته هایشان که به امضای مظفرالدین شاه رسیده بود، یعنی برکناری موسیو نوز و کارگزاران بلژیکی گمرکات را به انجام برسانند. ولی محمدعلی شاه به این درخواست توجهی نشان نداد.

نمایندگان مجلس به اتفاق دو سید، که تنها راه پیگیری مطالبات را در اعتراض می دیدند، در میدان بهارستان تهران تجمعی ترتیب داده و خروش کردند. همزمان در تبریز نیز مردم طغیان کرده و سر و صدا به راه انداختند. این اعتراض ها در چند شهر دیگر نیز به صورت پراکنده و نه چندان شدید انجام گرفت. شاه مدتی مقاومت کرد ولی هنگامی که دامنه اعتراضات را بسیار گسترده دید، برای پیش گیری از بدتر شدن اوضاع، عقب نشینی کرده و وادار به برکناری موسیو نوز و همکاران بلژیکی او شد. این نخستین شکست رسمی محمدعلی شاه از مجلس و مشروطه بود.

شاه با این شکست کینه بیشتری از مجلس گرفت و برای ضربه زدن به مشروطه به فکر فاصله انداختن میان مشروطه طلبان افتاد. از این روی، مدعی شد به دلیل واجب بودن شرعیات اسلام بر شاه و مردم، همه موظف هستند از این پس به جای واژه «مشروطه» از «مشروع» استفاده کنند. این عمل هوشمندانه باعث ایجاد یک شکاف عمیق میان «روشنفکران مشروطه» و «روحانیون سنتی» شد. محمدعلی شاه با این تدبیر می کوشید تا با دست گذاشتن بر نام اسلام، احساسات و شهس عمومی عوام را تحریک کرده و با پراکنده کردن تخم تفرقه میان مشروطه طلبان، جنبش را ساقط و چون گذشته، نظام استبدادی شاه-رعیتی را برپا سازد.

با این نیرنگ شاه، روحانیونی چون شیخ فضل الله نوری به همراه طلبه‌های تندرو و خشک مقدسان با کلام شاه همصدا شده و خواهان ایجاد مشروطه به جای مشروطه شدند. همزمان دسته‌دیگری از مشروطه خواهان که اکثراً از روشنفکران و تحصیل کردگان دارالفنون بودند نیز دچار کژروی شده و بدون توجه به تعصبات دینی و مذهبی ایرانیان، خواهان اروپایی کردن سبک زندگی مردم شدند. این بحران‌ها و چنددسته‌گی‌ها شکاف میان طرفداران مشروطه را بیشتر و بیشتر می‌کرد.

درست هنگامی که این اختلافات تشدید می‌شد، یک مشکل دیگر نیز دامن مشروطه را گرفت. برخی از نمایندگان مجلس کم‌کم دچار حرص و آز شده و از راه اصلی مشروطه که مردم‌داری و احقاق حقوق ملت بود منحرف شدند.

در این روزها، هنگامی که مشروطه‌طلبان سرگرم گروه‌بندی‌ها و اختلافات درونی بودند، شاه مدتی بود که اتابک را به ایران بازخوانده و بار دیگر امور کشور را به او محول کرده بود. اتابک مودیان سرگرم تفرقه پراکنی میان نمایندگان، علما و بزرگان مشروطه بود و با دسیسه و نیرنگ می‌کوشید تا شکاف میان مشروطه خواهان را بیشتر کند.

اختلاف میان مشروطه‌طلبان و انحراف برخی از نمایندگان باعث شد تا "مجاهدان" و آزادی خواهان بخروشند.

مجاهدان دسته‌ای از مشروطه‌طلبان بودند که خود را سربازان و فدائیان مشروطه می‌دانستند و هسته مرکزی‌شان در تبریز بود اما به زودی در دیگر شهرها نیز گسترش یافتند. رهبری مجاهدان را "لوتی‌ها" برعهده داشتند. لوتی‌ها مردمی پاک سرشت بودند که با لقب "مشتی" (مشهدی) نیز شناخته می‌شدند و در ردیف عیاران و جوانمردان بوده و با زور بازو و کارد و قمه، بی‌باکانه با مستبدان روبرو شده و خواهان ستاندن حق پایمال شده ستم‌دیدگان از زورمندان بودند. از قدیم در تبریز از این دست جماعت لوتی زیاد دیده می‌شد و هر کوی و

محلّه برای خود لوتی‌هایی داشت. با اوج‌گیری مشروطه، اغلب این لوتی‌ها به دلیل شجاعت و نفوذی که در میان مردم داشتند به مشروطه‌خواهان پیوسته و کم‌کم هر کدام سردار گروهی از مجاهدان شدند.

یکی از این رهبران، "ستارخان" بود، لوتی‌کوی محلّه‌ی امیرخیز. او پیش از مشروطه به جرم گردن‌کشی و مقاومت در برابر دولت مرکزی، مدت‌ها گریزان بوده و بیرون از شهر زندگی می‌کرد. لیکن بعدها به شهر بازگشته و خرید و فروش اسب را پیشه کرده بود. ستارخان و "باقرخان" - سردسته مجاهدان کوی‌خیابان - از اصلی‌ترین معترضین به شاه و سیاست‌های مستبدانه او در آذربایجان بودند که جنگ را تنها راه پایان این اوضاع می‌دانستند.

در این روزها که مشروطه با اختلافات شدید داخلی در شرف انفجار از درون بود، مجاهدان پیاپی در حال سخنرانی بوده و می‌کوشیدند برای نجات مشروطه، مردم را بر علیه محمدعلی شاه، روحانیون مشروعه‌خواه و روشنفکران دین‌ستیز بسیج کنند. به‌زودی آن‌ها تبدیل به تنها گروهی شدند که حقیقتاً از مشروطه‌صیانت می‌کردند.

در این زمان که در آذربایجان و کمی بعد در دیگر شهرها مجاهدان در حال نیرومند شدن بودند، در تهران اتفاق مهمی پیش آمد. هنگامی که اتابک در حال بیرون آمدن از ساختمان مجلس در بهارستان بود به ضرب شلول جوانی معترض کشته شد. این اتفاق کینه و دشمنی میان دولت مرکزی و مشروطه‌طلبان را بیشتر کرد. قریب به سه‌ماه، درباریان و طرفداران دولت که در بیم ترور شدن بودند، از سخت‌گیری‌ها کاسته و مشروطه‌طلبان از این فرصت برای بازیابی نیروی خود بهره جستند. مجلس مدام از آزادی‌خواهان می‌خواست تا به خرید سلاح و تفنگ اهتمام ورزند.

در بیست‌وسوم آذرماه همان سال (۱۲۸۶ خورشیدی) محمدعلی شاه طی نقشه‌ای پنهانی، گروهی از ارادل محلّه سنگلج و اوباش چاله‌میدان را به سوی بهارستان فرستاد. آن‌ها کوشیدند

تا با تیراندازی و دشنام و عربده‌کشی به درون مجلس راه یابند ولی کامیاب نشدند زیرا نمایندگان بی‌درنگ درها را بستند و گروهی نیز به پشت‌بام رفته، به سوی اوباش تیراندازی کردند. این پدافند به موقع موجب عقب‌نشینی اوباش و گسیل یافتن آن‌ها به سوی میدان توپخانه شد.

چون این خبر در شهر پیچید، ارادل و اوباش گوشه و کنار تهران دسته‌دسته به میدان توپخانه آمدند. برخی از مردم و روحانیون طرفدار مشروطه نیز به آن‌ها پیوسته و تحت حمایت سربازهای دولت و نیروهای قزاق تجمع کردند. کمی بعد دولت برای تجهیز اوباش توپ و اسلحه فرستاد.

همزمان دوست‌داران و هواداران مشروطه نیز به بهارستان آمده و در پیرامون ساختمان مجلس گرد آمدند. در هنگام شب نیز نمایندگان در مجلس مانده و مردم در پیرامون آن به تجمع ادامه دادند تا از دستگیر شدن نمایندگان و بزرگان مشروطه پیش‌گیری کنند. با این‌همه بسیاری از فعالان و طرفداران مشروطه در آن شب دستگیر شدند.

فردای آن روز همچنان بر شمار موافقان مشروطه در بهارستان و مخالفان مشروطه در میدان توپخانه افزوده می‌شد. از شهرهای پیرامون و نزدیک نیز مردم پیوسته به سوی مرکز تهران سرازیر می‌شدند. علی‌رغم دستوری که شاه، مبنی بر بسته‌شدن تلگرافخانه داده بود تا هیچ خبری به شهرستان‌ها نرسد؛ لیکن آن دسته از تلگرافچی‌هایی که طرفدار مشروطه بودند، پنهانی اخبار را منتشر کردند. به زودی تمام شهرها از رویدادهای پیش‌آمده در تهران آگاه شده و سراسر ایران چون انبار باروت، آماده انفجار گردید.

در این هنگام در تبریز مجاهدان ابتکار عمل را به دست گرفته و در اقدامی هوشمندانه اعلام کردند:

«محمدعلی شاه با شکستن سوگند خود و یورش به
نمایندگان ملت در مجلس، طبق قوانین مجلس باید از شاهی
عزل شود.»

این اقدام هوشمندانه به سرعت به وسیله سیم‌های تلگراف در سرتاسر ایران پیچید و مشروعیت پادشاهی محمدعلی شاه را به میزان زیادی کاست. طولی نکشید که خبر قیام سراسری شهرهای ایران به گوش شاه قاجار رسید. او که تاج و تخت خود را در خطر سقوط می‌دید، زبونانه پذیرفت که با مشروطه خواهان درون مذاکره شده و تمام خواسته‌های آن‌ها را بی‌چون و چرا بپذیرد. با وجودی که مردم در سراسر ایران بر کناری شاه را می‌خواستند، لیکن با گفتگوهایی که انجام گرفت و سوگندنامه‌ها و قراردادهایی که بسته شد، شاه در سمت خود باقی ماند اما توسط مجلس خطوط قرمزی برای او در نظر گرفته شد.

این رویداد بسیار مهم با پیروزی قاطع آزادی خواهان و مشروطه به پایان رسید. کسانی که از شاه حمایت کرده و در میدان توپخانه تجمع کرده بودند رسوا شدند و سرکردگان اوباش نیز به خواست مجلس، دستگیر و به کیفر رسیدند.

شاه از این پس اختیارات چندانی نداشت و همه چیز به خواست مشروطه طلبان و مجلس پیش می‌رفت. اوضاع تا سه ماه آرام بود و جز چند رویداد نه‌چندان مهم اتفاق خاصی پیش نیامد. اما محمدعلی شاه همچنان در پی یافتن راهی بود تا قدرت گذشته خود را با براندازی مجلس به دست آورد.

در روز هشتم اسفند ۱۲۸۶ خورشیدی؛ محمدعلی شاه برای گردش به سوی دوشان تپه روان شد. درباریان و نگهبانان و چندین کالسکه نیز در پیش و پس او می‌رفتند. چند دقیقه‌ای پس از حرکت شاه، ناگهان از گوشه‌ای نامشخص، نارنجکی پرتاب شد که دو تن کشته و چند تن زخمی شدند. هنوز هیاهوی انفجار نخستین نخواستن نخواستن بود که یک نارنجک دیگر نیز کمی دورتر منفجر شد. سربازان با شتاب شاه را به دربار بازگردانده و به دستور او مشروح این رویداد به سرعت به تمام شهرها تلگراف شد.

پس از این اتفاق، سرانجام این سال پرماجرا با دو رویداد دیگر، یکی جنگ و خونریزی در

شیراز و دیگری سرکوب برخی از دشمنان مشروطه در ورامین، به پایان رسید.

سال ۱۲۸۷ خورشیدی در حالی آغاز شد که تنش‌های گذشته به شدت باعث ضعف حکومت مرکزی و ناتوانی دولت در برقراری امنیت کشور شده بود. در تبریز و چند شهر دیگر، ناامنی به شدت افزایش یافته بود. در اطراف تهران راهزنان بیشتر شده و درون شهر نیز جولانگاه اوباش گردیده بود.

محمدعلی شاه در ظاهر با مجلس در همکاری بود اما در نهان آهنگ نابودی مشروطه و مجلس را در دل می‌پروراند.

در سال جدید افزون بر ادامه روند دور شدن روحانیون مشروطه خواه از بدنه مشروطه، حمایت آشکار روسیه از قاجارها نیز باعث پُردلی و جسارت محمدعلی شاه شده و کم‌کم او را آماده مبارزه دیگری برای براندازی مجلس و مشروطه می‌کرد.

به توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر

پنج شنبه چهاردهم خرداد ۱۲۸۷، اوضاع تهران به شدت غیرعادی بود. در ساعات اولیه بامداد، محمدعلی شاه با شماری از سربازان و نزدیکانش از شهر بیرون رفته و در باغشاه پنهان شد. ساعت ۸:۳۰ صبح، تهران پر از قشون شاه و نیروهای قزاق بود. در هر گوشه از پایتخت دسته‌ای از سربازان مشغول عربده کشی، "بگیر و ببند" و شلیک تیرهوایی بودند. در برخی از محله‌ها سربازان به صورت پراکنده اقدام به ستاندن سلاح و تفنگ از مردم می‌کردند. از سوی دیگر به دستور شاه قاجار، دسته‌ای از مزدوران سیم‌های تلگراف را پاره کرده تا خبری به شهرهای دیگر منتقل نشود. در آن روز درگیری و اتفاق دیگری پیش نیامد، لیکن تا دو هفته اوضاع تهران همین گونه دنبال شده و نیروهای قزاق به فرماندهی "کلنل لیاخوف روس"، به صورت شبانه‌روزی در شهر مستقر و حکومت نظامی در پایتخت برقرار بود. هر روز نیز تعداد بیشتری توپ و سرباز پیرامون مجلس و مدرسه سپهسالار - که مقر اصلی مشروطه‌طلبان بود - افزوده می‌شد.

در روز دوشنبه اول تیرماه، بیانیه‌ای با نام «راه نجات» از طرف محمدعلی شاه منتشر شد. در این بیانیه شاه مدعی شده بود که «همیشه از حامیان اصلی مشروطه بوده اما امروز که می‌بیند مجلس به دست ناهلان افتاده و روحانیون از صحنه خارج شده‌اند، نگران آینده کشور شده و ادامه این روند را به صلاح مملکت نمی‌داند.» در ادامه نیز تهدید کرد که «با هر گونه مخالفین با تصمیم آتی، برخورد خواهد شد.» سپس سیم تلگراف خانه را موقتا ترمیم کرده و این بیانیه را به همه شهرهای ایران فرستادند.

آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی که جنگ را نزدیک و مشروطه را در خطر می‌دیدند، بار دیگر چون گذشته، رهبری مشروطه در این برهه حساس را به خوبی برعهده گرفتند. دو سید کوشیدند در پیامی مفصلا همه رویدادهای روزهای اخیر پایتخت از جمله حکومت نظامی، قطع تلگراف خانه، آماده‌باش نیروهای قزاق، تجهیز اوباش، تلاش محمدعلی شاه برای براندازی مشروطه را بازگو کنند. لیکن چون چون سیم تلگراف تهران به دست حکومت معیوب

شده بود، دو تن از مجاهدان گیلانی را به‌سوی قزوین فرستاده و از طریق تلگراف‌خانه آن شهر پیام را به سراسر ایران مخابره کردند.

این اقدام موثر واقع شد. در چند شهر از جمله در رشت، مردم به‌شدت خروشیدند. در تبریز مجاهدان هم‌پیمان شدند که تا پای جان در برابر شاه و سربازان و قوای قزاق بایستند و از مشروطه و مجلس نگهداری کنند. آن‌ها به تمام شهرها تلگراف زده و محمدعلی شاه را به جرم زیر پا گذاشتن سوگند و جنگ با مشروطه، خائن نامیدند و سراسر ایران را برای نبرد بزرگ آماده کردند.

در تهران، آزادی‌خواهان در مسجدسپهسالار و میدان بهارستان گردآمده بودند. دو سید و بزرگان مشروطه خود را برای نبرد آماده می‌کردند. از نجف نیز فتواهایی برای الزام در نگهداری مشروطه فرستاده شد که نقش بسیار مهمی در جنبش مردمی داشت.

شاه در روز یکم تیرماه تلگرافی به تمام شهرها فرستاد:

«این مجلس برخلاف مشروطیت است. هر کس من بعد از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه سختی قرار می‌گیرد.»

این پیام شاه در واقع اعلام جنگ رسمی به مجلس و آزادی‌خواهان بود. فردای آن روز؛ سه‌شنبه دوم تیرماه، جنگ آغاز شد. در یک سو سربازان شاه و قزاق‌های روس به فرماندهی لیاخوف و در سوی دیگر مردم و مجاهدان قرار داشتند. دست مردم خالی و حکومت مجهز به انواع سلاح بود.

با رشادت‌های مردم جنگ کمابیش به صورت برابر پیش می‌رفت، ولی مشخص بود که به دلیل برتری نظامی، بخت نیروهای قزاق و قشون شاه بیشتر است. از سوی دیگر مجاهدان و

آزادی خواهان دیگر نقاط ایران نیز همزمان سرگرم جنگ با قشون دولتی در شهر خود بودند و امکان گسیل یافتن آن‌ها به تهران برای یاری رساندن به مجلس و مشروطه وجود نداشت. مجلس بی پناه مانده بود.

نهایتاً سلاح‌های آتشین نیروهای حکومتی زمینه پیروزی آن‌ها را فراهم کرد. مجلس به توپ بسته شد. نمایندگان گریختند و ساختمان مجلس به همراه خانه‌های پیرامون مورد تاراج سربازان قرار گرفت.

با انهدام مجلس ظاهراً بنای مشروطه برچیده شد. لیاخوف در تهران حکومت نظامی برپا کرد. بزرگان مشروطه و نمایندگان دستگیر و به زندان و تبعید محکوم شدند. در چند شهر دیگر نیز حکومت با خشونت مردم را مجبور به باز کردن بازارها و دکان‌ها کرده و با بی‌رحمی به سرکوب مشروطه خواهان می‌پرداخت.

با این حال در برخی از شهرستان‌ها هنوز آزادی خواهان سرگرم مبارزه با نیروهای دولتی بوده و به ویژه مجاهدان آذربایجان برای احیای مشروطه به شدت دلاوری می‌کردند.

ستارخان و احیای مشروطه

همزمان با آغاز جنگ در تهران، در برخی از شهرستان‌ها نیز آتش جنگ شعله‌ور و آزادی خواهان سرگرم دفاع از مشروطه شده بودند. در این میان، تبریز مهم‌ترین شهری بود که هنگام با تهران به شدت در حال مبارزه با دیکتاتوری محمدعلی شاه بود. مجاهدان در مغازه‌ها و جاهای استوار سنگر گرفته و به سختی با قشون حکومتی می‌جنگیدند. در هنگام غروب خبر سقوط مجلس در تبریز منتشر شد و در پی آن موجی از نومییدی شهر را فراگرفت. با این همه مجاهدان از پایداری باز نایستادند و جنگ را به رهبری ستارخان، باقرخان و دیگر لوتیان در هرکوی و برزن دنبال می‌کردند.

چندروزی چنین سپری شد و مجاهدان همچنان با امید به برخاستن دوباره‌ی آزادی خواهان تهران، در حال مقاومت و نبرد با قشون شاه قاجار بودند. باری با آگاهی از سرنگونی قطعی مشروطه‌ی تهران، هرکوی رفته رفته تفنگ را بر زمین گذاشته؛ یا تسلیم می‌شد و یا گریزان. سرانجام دیری نپایید که تمام مجاهدان از جنگ دست کشیده و شکست را پذیرفتند؛ «مگر ستارخان.»

او آخرین مهره‌ای بود که با سرنگونی‌اش بساط مشروطه تمام و کمال برچیده می‌شد. با وجود سربازان و یاوران کمی که برایش مانده بود اما همچنان درکوی امیرخیز جانانه مقاومت می‌کرد. طی روزهای آینده، در کمال ناباوری نه تنها مواضع ستارخان شکسته نشد که پیروزی‌هایی نیز به دست آورد. کسی باور نمی‌کرد او با یاران اندکش از مشروطه‌ی سقوط کرده که از تمام ایران رخت بر بسته و در امیرخیز آخرین نفس‌ها را می‌کشید چنین پاسداری کند.

کم کم آوازه این مقاومت شگفت‌انگیز در سرتاسر آذربایجان - و کمی بعد در همه ایران - پیچید. با رشادت‌های ستارخان و نامه‌ی محرکی که او به باقرخان نوشته و او را به پایداری فراخواند؛ طولی نکشید که بیشتر لوتیان و مجاهدان تبریزی و قفقازی، که پیشتر تسلیم شده بودند،

بار دیگر تفنگ‌ها را برداشته و به سوی امیرخیز سرازیر شدند و تحت فرماندهی ستارخان، مبارزه را از سر گرفتند. بدین گونه تبریز و - کمی بعد سراسر آذربایجان - با دلاوری ستارخان، به مهمترین پایگاهی تبدیل شد که یکپارچه در مقابل نیروهای محمدعلی شاه مبارزه می کرد. هر روز مجاهدان آذربایجان به پیروزی‌های چشمگیری دست می یافتند و نقشه‌های ترور ستارخان، که از سوی شاه دنبال می شد نیز بی نتیجه ماند.

شگفت آور آن بود که همه چیز در میدان جنگ خلاصه نمی شد. خبر پیروزیهای مجاهدان تبریزی در سراسر آسیا و اروپا پیچید. بسیاری از ایرانیان مهاجر که در هند و ترکیه می زیستند، برای پاسداری از خاک میهن به سوی تبریز روانه شدند. همچنین انجمن‌هایی برای گردآوری اعانه، پول و تسلیحات در ترکیه و بعدها در دیگر کشورهای همسایه مرزهای غربی ایران، تشکیل شده و به یاری مجاهدان پرداخت.

مراجع تقلید و علمای نجف نیز به همکاری با مجاهدان پرداختند که نقش بسیار موثری از سرازیر شدن مردم به سوی مجاهدان و ایستادگی تمام قد در برابر قشون محمدعلی شاه را در پی داشت. آن‌ها طی فتوایی که پیوسته به تبریز، تهران و دیگر شهرها تلگراف می کردند، «جنگ با قشون شاه را واجب و یاری دادن به او را حرام»، «همراهی با حکومت و جنگ با مشروطه خواهان را به منزله پیروی از یزید ابن معاویه» و «بستن راه خواروبار به روی تبریز را چون بستن آب فرات بر سیدالشهدا» عنوان کردند. این فتواها بسیاری از مردم را که در تردید بودند؛ به همراه بخشی از سربازان قشون شاه، به سوی مجاهدان سرازیر کرد.

شاه که در این مدت به هر حربه‌ای برای سرکوب این آخرین سنگر بازمانده از مشروطه دست یازیده و ناکام مانده بود، عین الدوله صدراعظم پیشین قجرها و دشمن سرسخت مشروطه را مسئول برچیدن آشوب تبریز کرده و به سوی آذربایجان فرستاد.

هنگامی که عین الدوله به آذربایجان رسید؛ درحالی که جنگ‌های پراکنده میان مجاهدان و

قشون شاه در گوشه و کنار دنبال می‌شد، نمایندگان فرستاده و کوشید تا رایزنی کرده و با نیرنگ مجاهدان را آرام کند. همانگونه که پیش‌بینی می‌شد مذاکرات در همان آغاز راه به شکست انجامید و جنگ با جدیت بیشتری دنبال شد.

چهارماه پس از به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف در تهران، مشروطه در تبریز با فرماندهی ستارخان و باقرخان همچنان به مبارزه ادامه می‌داد. در این زمان "انجمن تبریز" عملاً به جای "مجلس شورای ملی تهران" فعالیت می‌کرد. اعتبار شاه به هیچ رسیده بود و مجاهدان با حمایت بزرگان مشروطه و علمای نجف، سلطنت محمدعلی شاه را غیرقانونی دانسته و برای براندازی آن می‌کوشیدند.

عین‌الدوله پس از شکست‌های بزرگی که از مجاهدان دریافت کرد از میدان گریخته و تا اندازه‌ای که آسیب کمتری را متحمل شود از شهر دور شد. مجاهدان نیز یکی‌یکی شهرها و روستاهای آذربایجان را از قشون شاه تهی می‌کردند. به زودی همه آذربایجان و پیرامون آن، در دست مجاهدان افتاد. در این زمان مجاهدان رشت در شمال و آزادی خواهان بختیاری و اصفهانی در جنوب ایران نیز به خروش پرداخته و روزبه‌روز نیرومندتر می‌شدند.

محمدعلی شاه که اورنگ خود را در خطر می‌دید، کلنل لیاخوف را با دسته‌ای از سربازان قزاق و همراهی شش توپ، برای یاری عین‌الدوله فرستاد. او می‌اندیشید همان‌گونه که با حمایت آتش توپخانه‌اش مجلس و مشروطه‌طلبان تهران را سرکوب کرده بود، آذربایجان را نیز تسلیم خواهد کرد.

با رسیدن قشون لیاخوف به آذربایجان، مجاهدان که انتظار آن‌ها را می‌کشیدند به تندی نبرد را آغاز کرده و به آسانی قزاق‌ها را در هم شکستند. هنگامی که خبر این شکست به محمدعلی شاه رسید، سخت پریشان شد و دستور داد تا قشون بیشتری را به یاری لیاخوف بفرستند. از سوی دیگر نیز دست به دامن تزار روسیه، "نیکلای دوم" شد و از او درخواست یآوری کرد.

از این پس نیروهای دولتی که توان مقابله با مجاهدان را نداشتند، آذربایجان را محاصره کرده و اجازه ورود خواروبار به شهر را نمی‌دادند. مجاهدان با وجود همه پیروزی‌هایی که به دست آورده بودند اما به دلیل قرار گرفتن در حصر و تنگنا، رو به انحطاط نهادند.

به تدریج با تداوم محاصره، گرسنگی در شهر پدیدار شد. با افزایش قحطی، کنسول‌های روس و انگلیس مستقیماً از شاه درخواست کردند تا راه درون‌شدن خواربار و آذوقه به شهر را بگشاید. شاه که پیروزی‌نهایی بر مجاهدان و تسلیم‌شدن آن‌ها را تنها در تداوم محاصره می‌دید، این درخواست‌ها را رد کرد. سرانجام دولت روس که همواره به دنبال راه‌هایی برای جدا کردن بخش‌های بیشتری از خاک ایران بود، به بهانه حمایت از اتباع بیگانه و شهروندان روس ساکن در تبریز، بی‌درنگ نیروهای خود را به سوی آذربایجان فرستاد.

سقوط شهر حتمی بود. مجاهدان در کنار از دست دادن مشروطه، با نزدیک شدن قشون روس به پشت جلفا، کشور را نیز در خطر اشغال روس می‌دیدند. ناگزیر با ناامیدی و فروتنی به شاه تلگرافی زده و از همه خواسته‌های خود دست کشیدند:

«شاه به جای پدر و توده به جای فرزندانست، اگر
رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان پا به
میان گزارند. ما هر چه می‌خواستیم از آن درمی‌گذریم و
شهر را به اعلیحضرت می‌سپاریم هر رفتاری با ما می‌خواهند
بکنند و تنها می‌خواهیم اعلیحضرت بی‌درنگ دستور دهند راه
خواربار باز شود و جایی برای گذشتن سپاهیان روس به
خاک ایران نماند.»

شاه چندی در اندیشه بود و پس از رای‌زنی با نزدیکانش سرانجام پیشنهاد مجاهدان را پذیرفته، تلگرافی به عین‌الدوله فرستاده و دستور آتش‌بس و گشودن راه‌ها را داد. اما بسیار دیر

شده بود. در همان هنگام که سیم تلگراف تهران این پیام‌ها را می‌رسانید سیم جلفا پیام دیگری آورد: «سپاهیان روس از پُل گذشتند.»

و سپس دیری نپایید که تلگرافی از مجاهدان به تهران فرستاده شد:

«سپاهیان روس تا کنون ۳۵۰ تن را کشته‌اند و این سرانجام نادانی چند تن مملکت خراب کن است.»

با اشغال آذربایجان به دست روس‌ها، ستارخان و باقرخان به سفارت عثمانی پناه بردند و مشروطه در تبریز به سردی گرایید. اما ماه‌ها مقاومت مجاهدان آذربایجان، باعث تحریک و احیای جنبش در دیگر شهرها شده بود.

فتح تهران، برکناری محمدعلی شاه و پیروزی نهایی مشروطه

همان گونه که پیشتر گفته شد، در روزهایی که تبریز در محاصره نیروهای عین‌الدوله درآمده و رو به انحطاط نهاده بود، مجاهدان رشت در گیلان روزبه‌روز نیرومندتر شده و پرچم مشروطه را در دست گرفتند. "پیرم خان ارمنی" که پیشتر سابقه مبارزه علیه دولت عثمانی و احقاق حقوق ارمنیان در ارمنستان غربی را داشته و مدتی نیز اسیر و در تبعید روس‌ها بود؛ در گیلان به تشکیل حزبی پرداخت و به همراه برخی از جوانان ایرانی و ارمنی توانست در مدت زمان کوتاهی به پیروزی‌های بزرگ دست یابد.

در این زمان به درخواست پیرم خان، "محمدولی خان تنکابنی" ملقب به "سپهدار اعظم" و حاکم پیشین تنکابن - که با اوج گرفتن مشروطه از دستگاه قاجاری بیرون شده و در صف مشروطه طلبان قرار گرفته بود - به رشت بازگشته و رهبری قیام را در دست گرفت. در نخستین گام، مجاهدان حاکم رشت را کشتند و دیری نپایید که بر سرتاسر گیلان مسلط شدند.

آگاهی این پیروزی در همه شهرها پیچید. بر توده و عوام آشکار شد که تنها تبریز نیست که می‌تواند در برابر قشون شاه بایستد، بل در هر گوشه و کناری با سازماندهی و برنامه‌ریزی گسترده می‌توان حکومت را زمین گیر کرد. در این هنگام باز هم ستارخان و باقرخان نفوذ خود در میان تمام اقشار ایران زمین را اثبات کرده و با فرستادن تلگراف‌های شورانگیزی به گیلان و دیگر شهرها موجب برانگیختن احساسات و استواری گام توده‌ی گیلان و سپس بیداری بزرگ مشروطه در سراسر ایران شدند.

در نیمه دی‌ماه ۱۲۸۷ و همزمان با پیروزی‌های مجاهدان رشت؛ در اصفهان نیز آزادی خواهان بختیاری طی شورش‌هایی توانستند کنترل شهر اصفهان را در دست بگیرند. با رسیدن این خبر به تهران گروهی از مشروطه خواهان تهرانی به اصفهان گسیل یافتند تا از "سردار اسعد بختیاری" بخواهند رهبری مشروطه را در دست بگیرد.

"سردار اسعد" پسر "حسین قلی خان ایلخانی" حاکم ایل بختیاری بود. او مدتی از زندگی خود را در هند، مصر، مکه و شهرهای گوناگون اروپا گذرانده و در هنگام جنبش‌های مشروطه با هدف آزادسازی ایران، از پاریس به زادگاه خود بازگشته بود.

مدتی پس از درخواست مشروطه‌خواهان تهرانی از سردار اسعد؛ اهالی اصفهان و شهرهای پیرامون به همراه بزرگان ایل قشقایی نیز درخواست‌هایی به او داده و با او پیمان همکاری بستند. اسعد رسماً به فرماندهی کل نیروهای بختیاری و اصفهانی مشروطه‌خواه منسوب شد.

او در گام نخست اقدام به سازماندهی نیروهایش کرده و کمی بعد با قشونی منظم به سوی تهران حرکت کرد.

همزمان با حرکت اردوی جنوب به سوی تهران، مجاهدان رشت نیز به فرماندهی سپهدار اعظم در حال نزدیک شدن به پایتخت بودند. اینان به چنان قدرتی رسیده بودند که در گذرای رسیدن به تهران؛ در عرض یک روز قزوین را - که در دست سپاهیان روس بود- تصرف کرده و کنترل آن را دست گرفتند.

با آگاه شدن سپهدار اعظم از حرکت نیروهای جنوب به سوی تهران و با درخواست پیرم‌خان، او چندی نیروهای خود را در کرج نگه داشته و جنگ با پایتخت را به تعویق انداخت تا زمانی که اردوی جنوب به آن جا رسید. در این زمان دو لشکر شمال و جنوب به یکدیگر ملحق شده و این نیروی عظیم به فرماندهی سردار اسعد بختیاری و سپهدار اعظم تنکابنی به سوی تهران یورش برد.

در تهران، محمدعلی شاه دروازه‌های شهر را به توپ مجهز کرده بود و به وسیله هشت هزار قشون و توپخانه سنگین و هزاران ارادل و اوباشی که از گوشه و کنار شهر گرد آورده بود، پایتخت را به دژ مستحکمی تبدیل کرده بود.

اردوی بزرگ مشروطه و قشون محمدعلی شاه در پشت دروازه‌های تهران به نبرد پرداختند. در آغاز قشون دولتی از تمام دروازه‌های شهر به سختی محافظت کرده و اجازه درون شدن اردوی مشروطه را نمی‌دادند. اما سرانجام در ۲۲ تیر ۱۲۸۸، دروازه بهجت آباد گشوده شد و مجاهدان درون شهر شد. عملاً پایتخت سقوط کرده بود. با این همه درگیری‌های پراکنده درون شهر به مدت سه روز دنبال شد. در هر گوشه مشروطه خواهان به پیروزی‌هایی دست یافتند و یکی یکی مناطق استراتژیک را تحت کنترل خود در می‌آوردند. در ۲۵ تیر پایتخت به طور کامل در دست اردوی مشروطه افتاد و محمدعلی شاه گریخته و در سفارت روسیه پناه گرفت.

فردای آن روز بی‌درنگ جلسه‌ای با حضور نمایندگان مجلس، سرداران قشون ملی، روحانیون حامی مشروطه و برخی از تجار و شاهزادگان در بهارستان انجام گرفت. به اتفاق آراء، محمدعلی شاه از پادشاهی برکنار و پسرش "احمد میرزا" با نام "احمدشاه" به جای او بر تخت نشست.

محمدعلی شاه به روسیه تبعید شد و مقرری ماهانه‌ای برای او در نظر گرفته شد. اما چندی بعد که کوشش نافرجامی برای بازگشت به ایران و جنگ با مشروطه را اتخاذ کرد، همین مقرری را نیز از دست داد.

در روز ۲۴ آبان ۱۲۸۸ مجلس شورای ملی دوم آغاز به کار کرد و جشن ملی در سراسر ایران برگزار شد.

پس از پیروزی بزرگ مشروطه، اوضاع در تهران و دیگر شهرها دگرگون شد. ولی در تبریز همچنان روس‌ها بر امور مسلط بودند و مجاهدان تبریز نیز در خاموشی به سر می‌بردند. به خواست مردم و مشروطه خواهان که پیروزی مشروطه را به حق، با نام ستارخان می‌شناختند؛ ستارخان و باقرخان به همراه گروهی از مجاهدان آذربایجان را ترک کرده و به سوی تهران گسیل یافتند.

در شهرهای میانه، زنجان، قزوین و کرج استقبال باشکوهی از این دو قهرمان به عمل آمد. مردمان بی‌شماری در مسیر حرکت قهرمانان و رهبران اصلی مشروطه، "سردار ملی ستارخان" و "سالار ملی باقرخان" آمده و به شادمانی می‌پرداختند.

با درون شدن این دو به تهران، نیمی از شهر برای استقبال از آنها در منطقه مهرآباد گردآمدند. خیابان‌ها آراسته و هلله شادی از ورود ستارخان در تمام شهر طنین‌انداز شد. آن شب سراسر تهران در جشن و سرور و شادی بود.

بدین گونه جنبش مشروطه که از زمان ناصرالدین شاه بر زبان‌ها افتاده بود سرانجام با تدبیرهای آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله بهبهانی، با رشادت‌های ستارخان و باقرخان و ضربه‌نهایی سردار اسعد بختیاری و سپهدار اعظم تنکابنی به پیروزی‌نهایی رسید و آغازگر فصلی تازه در تاریخ ایران زمین گشت.

پایان

کتابنامه

- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، نوبت سیزدهم (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳)
- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل محمدی (تهران: نشر نی، ۱۳۹۲)
- و
- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱)
- نامور، وحید، تاریخ انقلاب مشروطیت (تهران: چاپار، ۱۳۵۸)